



ده رباعی تازه از رضامقصدی

اینجایم و ریشه‌های جانم آنجاست

درود بر آفتاب

آفتابی که از مشرق جان ما برمی‌آید
و ما را با آب و آینه، پیوند می‌دهد.
زندگی، سبز. عشقها آبی و آرزوهای ما
سرخابی‌اند. پایبای پیام‌آوران بهار، در
جشنواره‌ی مُعطرِ روزگار، حضور می‌یابیم و آسمان
نوروز را از رنگین‌کمان مهر، آذین می‌بندیم.
ایران جان ما گُل افشان باد.

ازسبزترین جای وطن آمده‌ام
باخاطره‌ی چای و چمن آمده‌ام
مضمون زلال روزگارم عشق‌ست
در بازکن ای سپیده! من آمده‌ام

من آمدم از چراغ‌ها بنویسم
از درد بلند داغ‌ها بنویسم
تا شادی هر جوانه، جان تازه کند
یکبار دگر زیاغ‌ها بنویسم

بازآ و سرود رודהا کُن مارا
در شادی شاخه‌ها رها کُن مارا
دیرست ترانه‌ی تو را منتظریم
بازآ و غزل غزل، صداکن ما را

گفتی که ترا چگونه دیدیم همه؟
از آینه‌ها ترا شنیدیم همه
تا راه تو از نور دل ما گذرد
دریا دریا ستاره چیدیم همه

برخیز و بیا بهار را مهمان کُن
موسیقی بیقرار را مهمان کن
بگشا! بگشا! پنجره‌هایت را، باز
آواز دل انار را مهمان کن

در خانه، صدای پای گندم سبزست
در سینه، سروده‌های گندم سبزست
شادا زیس زردترین حادثه‌ها
شعرمن و ماجرای گندم سبزست

در شعر شبانه‌های سبزم بنشین
با جان جوانه‌های سبزم بنشین
باز آمده‌ام به سوی بوی چمنت
در سمت ترانه‌های سبزم بنشین

در شب، چو یکی شراره گل خواهم کرد
در گُستری ستاره گل خواهم کرد
بر سینه‌ی این سپیده‌دم بنویسید:
در خاطره‌ها دوباره گل خواهم کرد

هرجا که گلی دمید یاد آر مرا
شعری به لبی چکید یاد آر مرا
من، زمزمه‌ی سینه‌ی سرمستانم
هرجا که دلی تپید یاد آر مرا

اینجایم و ریشه‌های جانم آنجاست
شادابی باغ ارغوانم آنجاست
دیرست در این قفس، نفس می‌شکنم
گر خاک شود تنم، روانم آنجاست .
